

مقدمه‌ای بر شناخت پژوهی استعاره

قطره در نهان‌خانهٔ صدف

"از رنج کشیدن آدمی خُر گردد
قطره چو کشد حبسِ صدف دُر گردد
گر مال نماند سر بماناد به جای
پیمانه چو شد تهی دگر پُر گردد."
[منسوب به خیام]

"... استعاره معنای بسیار را در لفظ اندک، نشان می‌دهد و از یک صدف، چندین مروارید بیرون می‌آورد."

[عبدالقاهر جرجانی، به نقل از شفیعی کدکنی،
صنور خیال در شعر فارسی، ۱۳۵۸، ص ۱۱۲]

"به صحرا شدم، عشق باریده بود و زمین ترشده، چنانک پای مرد به گلزار فروشود، پای من به عشق فرومی‌شد."

[تذکره/اولیا، به نقل از شفیعی کدکنی،
صنور خیال در شعر فارسی، ۱۳۵۸، ص ۴]

"یکی از بیخ کوزه‌ای ساخت و پرآب کرد. چون آفتاب بتافت، کوزه و آب را یک چیز یافت."

[المعات، دیوان عراقی، به کوشش سعید نفیسی،
۱۳۳۸، لمعه نوزدهم، ص ۳۹۹]

"کلام همچون آفتاب است. همه آدمیان گرم و زنده از اویند... اما در نظر نمی‌آید شعاعش تا واسطه حرف و صوت نباشد، شعاع آفتاب سخن، پیدا نشود."

[قیه‌ماویه، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان
فروزانفر، ۱۳۵۸، ص ۱۹۶]

"برداشت آسمان را

چون کاسه‌ای کبود،

و صبح سرخ را

لاجرعه سر کشید.

آن‌گاه

خورشید در تمام وجودش طلوع کرد..."

[ه. ا. سایه]

فهرست

۱۳	آغاز سخن
۲۳	۱: مقدمه
۳۳	۲: نگرش‌هایی دربارهٔ استعاره
۳۴	نگرش جانمایی و مقایسه‌ای
۳۷	نگرش تعاملی
۴۰	پل‌ریکور و نظریهٔ تعاملی
۴۱	ارزیابی نگرش تعاملی
۴۶	دیدگاه آستین، گرایس و سرل
۵۲	ارزیابی دیدگاه سرل
۵۸	استعاره در چهارچوب روان‌شناسی زبان
۶۰	تقدّم معنای لفظی بر معنای استعاره‌ای
۶۰	آیا درک معنای لفظی آسان‌تر است؟
۶۱	اهمیت آشنایی با بیان در تقابل با تازگی بیان
۶۱	پنجرهٔ ۱- درک استعاره‌های جدید
۶۲	منابع
۶۳	پنجرهٔ ۲- دربارهٔ گزینش‌پذیری (اختیاری‌بودن) معانی مجازی: آیا می‌توانیم استعاره‌ها را ندیده بگیریم؟
۶۵	منابع
۶۶	فراسوی شباهت: استعاره‌ها مستقیماً درک می‌شوند
۶۷	استعاره‌های جدید و متداول یا کهنه چه‌گونه پردازش می‌شوند؟
۶۸	استعاره‌ها گزاره‌های مقوله‌ای انسانی (وضعی یا توضیحی) هستند
۶۹	ارجاع دوگانه و استعاره‌ها
۷۱	نتیجه‌گیری
۷۱	منابع
۷۴	استعاره از دیدگاه گنت‌نر
۷۴	استعاره همانند تمثیل است

۷۷	برازش و نسبت‌پذیری
۷۷	پردازش استعاره‌ها
۸۰	مراحل پردازش استعاره
۸۱	سیر پیش‌روندهٔ استعاره‌ها
۸۳	استعاره و مقوله‌بندی
۸۴	درجات و مراحل عادی‌شدگی استعاره
۸۶	استعاره و تشبیه
۸۸	فرم‌های دستوری که ترجیح داده می‌شوند
۸۹	پیش‌بینی‌هایی دربارهٔ پردازش
۹۰	برازش
۹۲	استدلال تمثیلی: هستهٔ اصلی شناخت (امتداد دیدگاه گنت‌نر)
۹۲	تمثیل چیست؟
۹۹	توانایی‌های شناختی در تمثیل
۹۹	حافظه و سازگاری یا انطباق
۱۰۰	استدلال
۱۰۲	یادگیری از طریق انتقال
۱۰۴	یادگیری از طریق انتزاع
۱۰۶	خَلَاقِيَّت
۱۰۸	نتیجه‌گیری و سمت‌گیری‌های آینده
۱۰۹	منابع
۱۱۰	مدل
۱۱۰	تعریف مدل
۱۱۳	نقش مدل‌ها در تبیین‌های علمی
۱۱۵	مدل‌ها چه‌گونه وضع می‌شوند؟
۱۱۵	مدل‌سازی دربارهٔ خورشید
۱۱۷	استعاره به‌عنوان ساختار مفهومی
۱۱۹	نگرش لیکاف - جان‌سون
۱۲۵	۳: حس‌آمیزی و استعاره
۱۲۸	مبانی عصب‌شناختی حس‌آمیزی
۱۲۹	تصویربرداری‌های مغزی
۱۳۳	دیدگاه گروه رامانچاندران

۱۴۵

۴: نوروپسیکولوژی استعاره

۱۴۵

مقدمه

۱۵۱

مسأله سوپرتری

۱۵۴

نقش نیم کره راست و نیم کره چپ در زبان

۱۶۱

پردازش استعاره و مسأله تخصص نیم کره راست

۱۶۸

تحقیقات مربوط به نیمه میدان دید

۱۷۰

نقش ویژه نیم کره راست

۱۷۳

مقایسه دو نیم کره

۱۷۶

نیم کره راست و مسأله آشنابندی

۱۸۲

فراتر از یک سوئیگی

۱۸۳

۱. مسائل مربوط به روش شناسی و روش مندی

۱۸۵

۲. مسائل نظری

۱۸۹

پیش رفت‌هایی در بررسی ارتباط مغز با رفتار

۱۹۰

مدل توجیه‌پذیر درباره مبانی عصب‌شناختی استعاره

۱۹۲

جمع‌بندی

۱۹۳

دیدگاه پی‌ویو درباره ارتباط استعاره با حافظه

۱۹۸

مدل شبکه‌ای استعاره

۲۰۰

دیدگاه هب

۲۰۹

۵: بحثی درباره خاستگاه تجربی استعاره‌ها – نگاهی متفاوت

۲۱۳

حوزه مبدأ

۲۱۷

معنای صریح و معنای ضمنی

۲۱۹

حوزه معنایی

۲۲۴

تکنیک افتراق معنایی

۲۳۰

معنای مثبتی بر زنجیره پیوندهای هم‌خوانی

۲۳۱

تحقیق مقدماتی

۲۳۶

نتایج و بحث کلی

۲۳۹

مقایسه چهار زبان

۲۴۴

بحثی درباره حوزه معنایی گل

۲۴۴

زیبایی، مهربانی و عشق

۲۴۷	گل و آسیب‌پذیری
۲۴۸	گل، سنگ و برف
۲۵۵	۶: استعاره و ادبیات
۲۵۵	طرح مقدماتی
۲۵۷	استعاره در شعر
۲۷۲	مفهوم زندگی
۲۷۷	حافظ و مفهوم زندگی
۲۸۱	آشنایی‌زدایی
۲۸۶	شُکوه سخن
۲۹۷	مصاحبه
۲۹۷	نقش استعاره در فرایند شناخت
۲۹۷	مصاحبهٔ علی‌رضا خدادوست با حبیب‌الله قاسم‌زاده
۳۱۳	منابع و کتاب‌شناسی
۳۱۳	الف. فارسی
۳۱۷	ب. انگلیسی
۳۲۹	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی
۳۳۱	واژه‌نامه فارسی به انگلیسی
۳۳۳	نمایه



آغاز سخن

از زمان انتشار چاپ نخست کتاب استعاره و شناخت، حدود بیست سال می‌گذرد. در طی این مدت، اتفاقات زیادی در حوزه علوم شناختی زبان و به‌ویژه شناخت پژوهی، عصب‌پژوهی و نوروسیکولوژی استعاره، افتاده است. از یک‌سو، دیدگاه‌ها و مدل‌های جدیدی فرابالیده‌اند که نگرش پژوهشگران را به مسائل مربوط به درک استعاره، روش‌شناسی و سنجش متغیرهای وابسته به زمان واکنش، ترکیب کلمات، نقش تصاویر ذهنی، انگیزه و قصدمندی در استعاره تغییر داده‌اند و از سوی دیگر، حوزه‌های گسترده‌ای از علم و دانش بشری، از مدل‌سازی‌های علمی گرفته تا ادبیات، هنر، روان‌درمانی، تعلیم و تربیت، سیاست و تبلیغات، در ارتباط با استعاره قرار گرفته‌اند. به‌عنوان دو نمونه از این دامنه وسیع نظری و کاربردی، می‌توان به کتاب‌های از مولکول تا استعاره اثر جروم فلدمن (۲۰۰۸) و استعاره‌هایی برای نوازندگان، اثر رندی هال‌برشتات (۲۰۰۵) اشاره کرد.

امروزه، دیگر، از استعاره به‌عنوان زینت کلام و آرایه ادبی سخن نمی‌رود، بلکه به‌عنوان توانایی و ظرفیت مفهوم‌سازی و نیز قدرت و توان‌مندی گشتار در تفکر یاد می‌شود. جهان ما جهانی است متنوع و در حال تغییر و تحول. برای پی‌بردن به ویژگی بسیاری از اشیا، پدیده‌ها، رخدادها و فرایندها نیاز به نوعی طبقه‌بندی وجود دارد. در پرتو این طبقه‌بندی است که هر چیزی به اعتبار چیز دیگری تعریف می‌شود. تعریف، به‌بیان کلی، سازوکاری است که در جریان آن، در عین حال که می‌خواهیم چیزی را از

چیزی جدا بکنیم، آن چیز را به چیز دیگری نزدیک می‌کنیم. بر مبنای این دوری و نزدیکی است که اشیا تعریف می‌شوند و مورد طبقه‌بندی قرار می‌گیرند. طبقه‌بندی‌ها عموماً بر مبنای ویژگی‌های ساختاری، کارکردی، تکوینی و یا بر اساس اهمیت و ضرورت، صورت می‌گیرند: مانند جدا کردن مهره‌داران از غیر مهره‌داران یا پستان‌داران از غیر پستان‌داران یا حتی گیاهان از جانوران. اما در سطح اختصاصی‌تر ما اصطلاح نوشت افزار را داریم که اغلب به هر آن‌چه در نوشتن و نگارش به کار می‌آید، اطلاق می‌شود. در این جا طبقه‌بندی دارای مبنای کارکردی است. حال اگر بیاییم مثلاً انواع خودکارها را یک جا قرار دهیم و خودنویس‌ها را هم یک جا، به طبقه‌بندی کم و بیش ساختاری پرداخته‌ایم. گاهی ممکن است مبنای طبقه‌بندی، تکوینی باشد. در این جا می‌توان موجوداتی را که در تحوّل یا تکامل خود در چرخهٔ دگردیسی قرار می‌گیرند، نام بُرد یا شکل‌گیری تفکر، منطق و استدلال را از لحاظ مراحل مختلف تکوین از نخستنی‌ها تا انسان، مورد توجه قرار داد و با هم مقایسه کرد. گاهی نیز صرفاً اهمیت و ضرورت ممکن است اساس طبقه‌بندی قرار گیرد. مثلاً ما معمولاً در توصیف یا تشریح اقلیمی از ترکیب "آب و هوا" استفاده می‌کنیم که ظاهراً شباهتی از لحاظ ساختار، کارکرد و تکوین با هم ندارند.

حال باید به دو نکته اشاره کرد: نخست آن که اشیا و پدیده‌ها فقط یک خصوصیت یا یک ویژگی ندارند و ممکن است بر مبنای ویژگی‌های مختلف، در طبقه‌بندی‌های متفاوتی قرار گیرند. مثلاً طلا را در نظر بگیرید. این عنصر از لحاظ طبقه‌بندی کلی، جزء فلزات تلقی می‌شود. اما چون رنگش تقریباً زرد است، در زمرهٔ اشیای زرد قرار می‌گیرد ("نه هر آن چیز که او زرد بود، زر باشد/ نشود زر اگر چند شود زرد زیر." ناصر خسرو). همان طلا احتمالاً به‌علت کم‌یابی و ویژگی‌های دیگر، فلز قیمتی است و از این نظر در طبقه‌بندی مربوط به پول و سکه و گنج و اشیای گران‌قیمت قرار می‌گیرد. و به سبب چکش‌خواری، رنگ زرد و درخشان، و تبدیل شدن به اشیای دیگر، و قیمتی بودن آن، در دستهٔ زیورآلات جای می‌گیرد و از آن جا که زنگ نمی‌زند و در بسیاری از حلال‌ها حل نمی‌شود و قابل نگهداری است، نوعی ثروت محسوب

می‌شود. به این ترتیب، طلا در جای‌گاه‌های مختلفی قرار می‌گیرد و بر حسب قصد و نیت سخن‌گو، می‌توان برداشت‌های متفاوتی از آن کرد.

دوم آن که اشیا و پدیده‌ها صرفاً بر مبنای ویژگی‌های به اصطلاح عینی تقسیم‌بندی نمی‌شوند، بلکه به اعتبار اثرگذاری بر سیستم حسی - حرکتی، برداشت مغز ما از آن‌ها، حالت عاطفی و هیجانی که در ما ایجاد می‌کنند، نیز مورد طبقه‌بندی قرار می‌گیرند. به عنوان مثال، اگر همان طلا را در نظر بگیریم، به علت درخشندگی، چه بسا، باز خورد مثبتی در ما به وجود بیاورد یا به سبب ارزش پولی، ممکن است ذخیره یا سرمایه‌ای برای روز مبادا تلقی شود و در نتیجه، در ما احساس "ایمنی" پدید بیاورد. مثلاً در گلستان سعدی می‌خوانیم: "هر که رازر در ترازوست، زور در بازوست." حافظ به مدد تخیل و خلق ترکیب‌های جدید و بر مبنای شباهت رنگ زرد چهره با رنگ زرد طلا و الهام گرفتن از مفهوم کیمیا که می‌تواند همه چیز را حتی خاک را - که خود به معنایی، سرچشمه همه فلزات است - به زر تبدیل کند، می‌گوید: "از کیمیای مهر تو زر گشت روی من / آری به یمن لطف شما خاک زر شود." در این جا حافظ، هم می‌خواهد ارزش و اهمیت عشق را برجسته سازد که همه چیز را به طلا تبدیل می‌کند، حتی خاک را؛ و هم، به نحوی، به گلایه از دوری و هجران یار می‌پردازد. اما در هر صورت، عشق کار خود را کرده است و خاک را تبدیل به طلا نموده است!

استعاره از درون چنین مقایسه‌ها، تشبیه‌ها و ترکیب‌هایی بر می‌خیزد و جای‌گاهی والا در تفکر پیدا می‌کند. حافظ اگر دست به خلق چنین ترکیبی نمی‌زد، چه گونه می‌توانست از معجزه عشق، یعنی تبدیل خاک - که به حال عنصر "دم‌دستی" و همه جا موجود و "زمینی" است - به طلا سخن بگوید. اما این معجزه، به سازوکاری نیاز دارد که در قدیم به کیمیا و کیمیاگری نسبت داده می‌شد. معجزه را به زبان امروزی می‌توانیم گشتاری بنامیم که در مفاهیم به وجود می‌آید. حافظ در جای دیگر، نقش کیمیا را به گونه متفاوتی بازگو می‌کند که در آن بدون آن‌که واژه طلا ذکر شود، ثروت و

برخورداری و بی‌نیازی مورد توجه قرار می‌گیرد: "هنگام تنگ‌دستی در عیش‌کوش و مستی/ کاین‌کیمیای هستی، قارون کند‌گدا را". عیش و مستی همان کار را می‌کند که کیمیا می‌کند، همان‌طور که کیمیا هر چیز کم‌ارزش را ارزش‌مند می‌کند، بی‌اعتنایی و غیرافزون‌خواهی هم می‌تواند گدا-فرد نیازمند-را تبدیل به قارون-یعنی بی‌نیاز-کند.

چنان‌که می‌بینیم در استعاره هم نوعی طبقه‌بندی صورت می‌گیرد. اما این طبقه‌بندی ممکن است - دست‌کم به‌ظاهر- بر اساس آنچه در طبقه‌بندی‌های متداول علمی صورت می‌گیرد، نباشد. کیمیا به‌لحاظ برخورداری از اثر کمال‌بخشی به اشیای کم‌ارزش، در همان مقوله‌ای قرار می‌گیرد که مثلاً "مهرورزی، عشق و عیش و مستی" قرار دارند. آن‌ها هر دو، جوهر شیء را تغییر می‌دهند. کیمیا مس را تبدیل به طلا می‌کند، عشق، هستی و معنای هستی را دگرگون می‌نماید. اما تفاوتی هم وجود دارد. در اولی، فعل و انفعالاتی صورت می‌گیرد که چندان ارتباطی به خواست کیمیاگر ندارد، ولی در دومی، نوعی تجربهٔ درونی در کار است که با عمیق‌ترین سطح خواست‌ها و عواطف انسانی، درهم آمیخته می‌شود و در عین حال، به بالاترین سطح شعور و آگاهی می‌رسد. هر دو، جزء زندگی هستند: هم آن‌جا که ما با تجزیه و تحلیل و ترکیب جهان به اصطلاح عینی سروکار داریم و هم آن‌جا که هویت و شخصیت خودمان به‌عنوان محور قرار می‌گیرد. حتی شاید بهتر باشد که این دو وجه زندگی را از هم جدا نکنیم و آن‌ها را به‌شکل یک پیوستار نگاه کنیم که در هر حال، از تجربهٔ حسی و حرکتی آغاز می‌شود و به برداشت‌ها و فرمول‌بندی‌ها و درآمیختگی‌های ادراکی - عاطفی و مقوله‌های انتزاعی می‌رسد. بی‌تردید در آن‌جا هم متوقف نمی‌شود و فرایندی برعکس آن شکل می‌گیرد، به‌طوری‌که حتی عالی‌ترین سطح انتزاعی نیز ضرورتاً وارد زندگی حسی و حرکتی می‌گردد و بدین‌گونه فرض‌ها و ایده‌ها محک می‌خورند و تفکر خلاق به‌وجود می‌آورند. از اسکار وایلد نقل می‌شود که گفته بود هر وقت که نمی‌توانیم آشکارا و مستقیم سخن بگوییم، به مجاز و استعاره روی می‌آوریم. این حرف، شاید در مواردی درست باشد، مخصوصاً مواردی که سخن، رنگ و لعاب کنایه پیدا می‌کند. اما نقش استعاره فراتر از این می‌رود، استعاره، در واقع، نوعی نگرش

به جهان است، نگرشی که در آن تفکر عمدتاً راه و رسم تمثیلی را برمی‌گزیند و تصویری مبتنی بر فرافکنی یا مطابقت ساختاری بین اشیا و پدیده‌ها ارایه می‌دهد. زندگی ما را تنها گزاره‌های به اصطلاح بدون تصویر تشکیل نمی‌دهند، بلکه برداشت‌ها، تأثرات، بازخوردها و هیجان‌های ما نیز جزء زندگی ما هستند و بخش زبانی این جنبه را پردازش استعاره‌ای عهده‌دار می‌شود.

* * *

در این جا مایلم به عنوان پیش‌گفتار، نکته‌ای را دربارهٔ تألیف، تدوین و ترجمهٔ کتاب‌های علمی در حوزه علم شناخت یا شناخت‌پژوهی و کلاً علوم شناختی در جامعهٔ خودمان با خوانندگان عزیز در میان بگذارم. اینک که این علم یا به اعتباری این دسته از علوم در کشور ما پایگاه و جای‌گاهی به خود اختصاص داده است، وقت آن رسیده است که متناسب با هدف، اهمیت و ضرورت آن، برنامه‌ریزی‌های لازم برای انجام تحقیقات نظری و عملی در بسیاری از زمینه‌های شناختی و از آن جمله جنبه‌های کاربُردشناختی زبان، به عمل آید و سمت‌وسوی آموزش، پژوهش و کاربست‌های عملی در این باره، مشخص شود. احتمالاً نخستین گام در این حرکت، بهره‌گیری از آثار علمی نظرورزان و پژوهش‌گران در جوامع مختلف است. علم و دانش با سکون و رکود و «تک‌اندیشی» میانه‌ای ندارد. از روزگاران قدیم، ماهیت گفتمانی و گفت‌وگویی (دیالوژیک) تفکر علمی به‌گونه‌ای بوده‌است که اقوام و ملل با هر زمینه و سابقهٔ تاریخی، جغرافیایی و سیاسی، از اندوخته‌ها و یافته‌های یک‌دیگر سود جستند و در این‌راستا یکی از راه‌های متداول این اثرپذیری و اثرگذاری، علاوه بر مسافرت‌ها، دادوستدها و جهان‌گردی‌ها، ترجمهٔ آثار مهم و مفید بوده است. من قبلاً در سرمقالهٔ مجلهٔ بازتاب دانش، نشریه‌ای دربارهٔ شناخت، مغز و رفتار (۱۳۹۲)، شمارهٔ ۳۰-۲۹، صص ۳-۶، دربارهٔ نقش و اهمیت ترجمه سخن گفته‌ام و تکرار آن در این جا شاید ضرورتی نداشته باشد. اما دربارهٔ ترجمه و اهمیت انتقال درست، دقیق و قابل درک

اطلاعات (در قالب تعاریف، مفاهیم، فرایندها و سازوکارها) هرچه سخن گفته شود، کم است. ترجمه، فرایندی سنجیده، پیچیده و چندلایه‌ای در سطح عالی شناختی است که ذهنی پرورده و زبانی پُرمایه می‌طلبد. در جریان ترجمه، نه تنها معانی و مفاهیم، بلکه «فضای ذهنی» نویسنده باید از یک گسترهٔ زبانی به یک گسترهٔ زبانی دیگر انتقال داده شود. آنچه در این نقل و انتقال، نقش اساسی را بازی می‌کند، ایجاد تناظر در بازنمایی‌های ذهنی است. بنابراین، برای ایجاد آن تناظرها یا مطابقت‌های ذهنی، مترجم باید بیش از همه و پیش از همه، خود را با آن فضای ذهنی آشنا سازد. به این معنا ترجمه نوعی برگردانی نیست، بلکه بازیابی و بازآفرینی است و سهم مترجم، در مواردی، هم‌تراز با سهم نویسنده است. ما امروزه، در علم شناخت به‌عنوان یک علم میان‌رشته‌ای و استعاره به‌عنوان ابزار و سازوکار بسیار قوی در تفکر و زبان، نیازمند ترجمه‌های دقیق و در کنار آن، تحقیقات برخاسته از ایده‌های بارآور هستیم.



در تدوین کتاب حاضر، با مراجعه به بسیاری از منابع دست اول و آثار ره‌گشای صاحب‌نظران، سعی شده جنبه‌های مختلف استعاره، چه از جهت نظری و مدل‌سازی و چه از حیث پژوهشی و روش‌شناسی، مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند. همان‌گونه که انتظار می‌رود اکثر منابع در این باره، به زبان خارجی بوده‌اند. اما سازمان‌بندی مطالب، سمت‌گیری‌ها و نتیجه‌گیری‌ها بر عهدهٔ نگارنده بوده است و در مواردی نیز دیدگاه انتقادی نسبت به مبانی برخی از نظروورزی‌ها و اسلوب‌کار، ابراز شده است. علاوه بر آن، با الهام گرفتن از بزرگان شعر و ادب این سرزمین و نیز با استفاده از ظرفیت بالای زبان فارسی در ارایهٔ شواهد مناسب و روشن‌گر، کوشیده‌ام راه پرداختن به موضوع «ساده‌نمای ظاهر فریب» استعاره که در واقع، پیچیده و چندجنبه‌ای و بحثی گریزپا و چهارچوب‌ناپذیر به نظر می‌رسد، تا حدی هموار شود.

نمونه‌ای از این نوع فعالیت‌ها را قبلاً در کتاب استعاره و شناخت ارایه داده‌ام. از آن جمله تجزیه و تحلیل شعر سعدی دربارهٔ اهمیت زبان (زبان در دهان ای خردمند

چیست،...) را باید نام ببرم که برای نخستین بار با رویکرد رمزگردانی دوگانه (گزاره‌ای و تصویری) بررسی شده و در آن‌باره، مدلی ارائه شده است. هم‌چنین، با توجه به قدرت گشتارزایی استعاره، سعی کرده‌ام ویژگی‌های بدیع و نوآورانه شعر دوران‌ساز فردوسی (توانا بود هر که دانا بود...) را با وضوح هرچه بیش‌تر، در این کتاب (استعاره و شناخت) به نمایش بگذارم.

اما ایده‌هایی که در کتاب حاضر رنگ و بوی «بومی» دارند و به عنوان طرح‌های مقدماتی باید از آن‌ها یاد کرد، یکی تحقیق مقدماتی و آزمایشی است که در ارتباط با نقش مظاهر طبیعت در شکل‌گیری استعاره، صورت گرفته و در فصل ۵، توضیح داده شده است و خود می‌تواند سرآغازی برای مطالعات پیش‌رفته باشد؛ و دیگری تکیه بر تفاوت‌های ساختاری و کارکردی استعاره در شعر با استعاره‌های روزمره است که در فصل ۶ به آن پرداخته شده است و برای نشان دادن این تفاوت‌ها از نمونه‌های گویای شعر فارسی، استفاده شده است.

در پایان کتاب، فهرستی از منابع و کتاب‌شناسی آمده است. تقریباً همه مقاله‌ها و بسیاری از کتاب‌ها به‌طور مستقیم مورد استفاده قرار گرفته‌اند. اما در مواردی صرفاً مشخصات برخی از کتاب‌ها به‌عنوان اطلاعات کتاب‌شناسی ذکر شده است تا خواننده علاقه‌مند بتواند در صورت نیاز، به منبع دسترسی پیدا نماید.

در انتقال مطالب علمی، گاه ناگزیر از وضع معادل‌ها و واژه‌گزینی هستیم. اگرچه سعی من اغلب بر آن بوده است که از اصطلاحات موجود استفاده کنم، اما در مواردی به واژه‌هایی فنی برمی‌خوریم که در جامعه علمی ما تازگی دارند و باید معادلی در برابر آن‌ها وضع یا انتخاب شود تا در ذهن خواننده نوعی تناظر معنایی ایجاد کند. شکی نیست که این نوع معادل‌ها به تدریج راه خود را در ذهن باز می‌کنند. گاهی نیز اصلاً مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند.

این کتاب در ۶ فصل تدوین شده است. در فصل ۱ یا مقدمه، تاریخچه‌ای درباره مفهوم استعاره با اشاره به نظرپردازی‌های ارسطو و جرجانی ذکر شده است. در فصل ۲، نگرش‌های عمده امروزی درباره استعاره، توضیح داده شده‌اند. در این فصل، نگرش جانشین و مقایسه‌ای، نگرش تعاملی، دیدگاه سزل، نظریه گلاکس برگ و دیدگاه گنت‌نر به تفصیل بیان شده‌اند. علاوه بر آن، بحث‌هایی نیز بر این نگرش‌ها و دیدگاه‌ها افزوده شده‌اند: استدلال تمثیلی، یادگیری از طریق انتقال، یادگیری از طریق انتزاع - خلاقیت، مدل و نقش مدل‌ها در تبیین‌های علمی. این بحث‌ها، به نحوی، نقش استعاره‌ها را در تفکر علمی برجسته می‌کنند. آن‌گاه در پایان فصل ۲، استعاره به عنوان ساختار مفهومی (نگرش لیکاف و جانسون)، توضیح داده شده است. در فصل ۳، به حس آمیزی و تفاوت آن با استعاره پرداخته شده است و مخصوصاً به مبانی عصب‌شناختی حس آمیزی و دیدگاه رامانچاندران اشاره شده است. در پایان این فصل، تحقیق لوریا درباره مردی که از هنر فراموش کردن محروم بود، آمده است. فصل ۴، به نوروپسیکولوژی استعاره، اختصاص دارد. مسائلی مانند نقش نیم‌کره‌ها، مخصوصاً نیم‌کره راست در استعاره، موضوع سوبرتری، تحقیقات مختلفی که درباره مغز دونیمه به عمل آمده است، و نیز پردازش اطلاعات در ضایعات مغزی، در این فصل توضیح داده شده‌اند و اهمیت خاصی به مسأله تفاوت دیدگاه‌ها و یافته‌های پژوهشی، داده‌شده است و به عنوان جمع‌بندی، موضوع آشنایی و آشناپنداری و نوظهوری و فراخاستگی در استعاره، در کانون توجه قرار گرفته است. در پایان این فصل، به مدل شبکه‌ای استعاره نیز اشاره شده است. در فصل ۵، خاستگاه تجربی استعاره‌ها، موضوع بررسی انتخاب‌شده و می‌توان گفت از دیدگاه جدیدی درباره استعاره سخن رفته است. در این فصل، تحقیق مقدماتی که نگارنده و همکاران بر مبنای هم‌خوانی اندیشه‌ها انجام داده‌اند، مورد بحث قرار گرفته است و تأکید در آن، بر نقش مظاهر طبیعت در خلق استعاره‌ها بوده است. با الهام گرفتن از کارهای قبلی که درباره سنجش کلمات به وسیله کلمات صورت گرفته، ما سعی کردیم ارتباط بین واژه‌های

توصیفی مانند مهربانی، عشق، سختی، وفاداری را با کلمات اسمی از قبیل کوه، سنگ، دریا، گل، رودخانه و غیره مورد بررسی قرار دهیم. این تحقیق را فقط می‌توان به‌عنوان یک بررسی پیش‌پژوهی در نظر گرفت و احتمالاً از درون آن، فرضیه‌هایی برای تحقیقات بعدی، استخراج کرد. ویژگی اصلی این کار، استفاده از زبان‌های مختلف بود. و بالأخره فصل ۶، دربارهٔ استعاره در ادبیات است. این فصل، بر مبنای "جولان‌های" فکری نویسنده، شکل گرفته و هنوز تا فرمول‌بندی اصول کار و تنظیم یافته‌ها در یک سیستم فکری سازمان‌یافته، فاصلهٔ زیادی وجود دارد. در این فصل، به مفهوم زندگی، آن‌گونه که در بیتی از حافظ آمده است، به تفصیل پرداخته شده است. بحث‌های آشنایی‌زدایی و شکوه سخن، پایان‌بخش این فصل و کتاب است.

این کتاب را باید مقدمه‌ای بر بررسی علمی و نظام‌دار استعاره دانست. خوش‌بختانه توجه به استعاره و استعاره‌پردازی در جامعهٔ ما تا حدی فزونی یافته است. امید است این توجه، پیش از آن که به گمان‌پردازی‌ها و سمت‌گیری‌های سلیقه‌ای و پالایش نیافته منتهی شود، در قالب برنامه‌های پژوهشی مدون و مدل‌سازی‌های دقیق و سنجیده، فرمول‌بندی و سامان‌یابی گردد.

با توجه به این که مطالب اولیّهٔ این کتاب در زمان‌های مختلفی گرد آمده‌اند، ممکن است گاه نوعی ناهم‌آرایی و ناهم‌آهنگی یا احیاناً تکرار در طرح یا توضیح مفاهیم و سازوکارها به چشم بخورد. امید است به یاری خوانندگان و علاقه‌مندان، در ویراست‌های بعدی از میزان آن کاسته شود.

به امید روزی که در آینده، پژوهش‌گران ایرانی بتوانند سهم بزرگی در مطالعهٔ علمی استعاره در سطح جهانی به خود اختصاص دهند.

ح. ق.

پاییز ۱۳۹۷



مقدمه

در نگاه اول چنین می‌نماید که وقتی کسی به حرف شخص دیگری گوش می‌کند یا نوشته‌ای را می‌خواند، به معنای لغوی یا لفظی آن بیان یا نوشته پی می‌برد و هر تفسیری که به عمل می‌آورد، بر مبنای این معنای لغوی یا لفظی صورت می‌گیرد. بنابراین، بخش مهمی از ادبیات و حتی پژوهش‌های مربوط به جنبه‌های سنتی و روان‌شناسی کلاسیک زبان، به چه‌گونگی درک کاربرد لفظی زبان اختصاص پیدا می‌کند. اما در بسیاری مواقع، اتفاق می‌افتد که منظور ضمنی یا منظور اصلی گوینده، معنای "متداول" الفاظ نیست، بلکه الفاظ وسیله‌ای است که بر اساس آن، یا به‌واسطه آن، او می‌خواهد معنا، مضمون یا نکته دیگری را برساند. به‌عنوان مثال، بیان و جمله ساده‌ای مانند "زمستان است"، می‌تواند علاوه بر اشاره به یک واقعیت فصل و چرخش زمین به دور خورشید، معانی ضمنی مربوط به سرما و برف، و نیز گرایش عاطفی و روان‌شناختی به زمستان را القا کند و حتی می‌تواند در نقش نشانه و نماد نیز ظاهر شود و مضمون کاملاً خاصی پیدا نماید. مسلماً این‌ها همه در یک زمینه، بافت و متن اتفاق می‌افتند و همان زمینه، بافت و متن است که درک شنونده یا

خواننده را به منظور گوینده یا نویسنده، نزدیک می‌سازد. به اعتبار این نوع تمایز معنایی بوده است که در ادبیات و فن بیان و منطق، از زبان مجازی، تشبیه، تمثیل و قیاس تمثیلی و کلاً انواع صنایع ادبی، اصول بلاغی و شیوه‌های مختلف استدلال، سخن به میان آمده است. از این میان، آنچه امروزه در روان‌شناسی زبان، روان‌شناسی شناختی و علوم‌شناختی و شناخت پژوهی از اهمیت زیادی برخوردار است و توجه بسیاری از صاحب‌نظران و پژوهندگان را به خود جلب کرده است، استعاره و بیان استعاره‌ای است. تشخیص استعاره در بیان، شاید زیاد دشوار نباشد، اما تعریف آن به سادگی امکان‌پذیر نیست. شاید بتوانیم بگوییم که وقتی می‌گوییم "الف" و منظور ما "ب" است، استعاره‌ی سخن گفته‌ایم. بنابراین، وقتی در مقام اشاره به خوش‌حالی شخصی که خبر خوبی به او داده شده است، می‌گوییم، "گل از گلش شکفت"، منظور ما تغییر چهره آن شخص، نشستن لب‌خند بر لبان او و ایجاد احساس خوب و رضایت در آن شخص است. یا وقتی سعدی می‌گوید "طرب نوجوان ز پیر مجوی/ که دگر ناید آب رفته به جوی"، منظور او در مصرع دوم، واقعاً آب و جوی نیست، بلکه می‌خواهد برگشت‌ناپذیری زمان را توصیف کند.

به این ترتیب، بخش مهمی از ارتباط کلامی ما را استعاره (متافور^۱) تشکیل می‌دهد. استعاره‌ها به قدری طبیعی و خودانگیخته وارد زندگی ما می‌شوند که ممکن است توجهی را به خود جلب نکنند و مانند بسیاری از پدیده‌ها و فرایندهای زیستی - روانی و ارتباطی دیگر، ساده و بی‌نیاز از توصیف و تبیین جلوه کنند. ولی کافی است حتی ساده‌ترین استعاره‌ها را اندکی بررسی و مطالعه کنیم تا متوجه پیچیدگی و چه بسا اهمیت و ضرورت آن‌ها بشویم. خوش‌بختانه، از زمان‌های قدیم، در ادبیات و بحث‌های فلسفی، سعی شده است که استعاره‌ها مورد تعریف و طبقه‌بندی قرار گیرند و به‌عنوان موضوعی ادبی یا بلاغی در شعر، خطابه، بلاغت و سخن‌آرایی، جایگاهی به خود اختصاص دهند. اگرچه در این بحث‌ها کم‌تر به جنبه‌های زبان‌شناختی،

روان‌شناختی و معرفت‌شناختی اشاره شده است، اما به هر حال، از تعاریف و مفاهیمی سخن به میان آمده است که ممکن است امروزه در تبیین سازوکار استعاره ما را به کار آیند.

ارسطو و عبدالقاهر جرجانی

ارسطو^۱ (۳۸۴ تا ۳۲۲ ق. م.) را نخستین فیلسوفی می‌دانند که درباره استعاره نظر داده است. او استعاره را عبارت می‌داند از "کاربرد نامی غریب و نامأنوس در مورد چیزی [که به آن نام شناخته نیست]. این انتقال [انتقال نام از چیزی به چیز دیگر] یا از جنس است به نوع، یا از نوع است به جنس، یا از نوع است به نوع و یا از طریق قیاس تمثیلی، صورت می‌گیرد". (بیلو، ۱۹۷۷، ص ۸۱). ارسطو در بوطیقا [فن شعر] و ریطوریکا [فن خطابه] به تعریف و توصیف استعاره پرداخته است. نمونه‌های ارایه شده درباره انواع مختلف انتقال نام از چیزی به چیز دیگر، جالب است:

۱. "کشتی من این جا می‌ایستد (توقف می‌کند)" - انتقال از جنس به نوع، که در آن ایستادن عام‌تر از لنگر انداختن است.

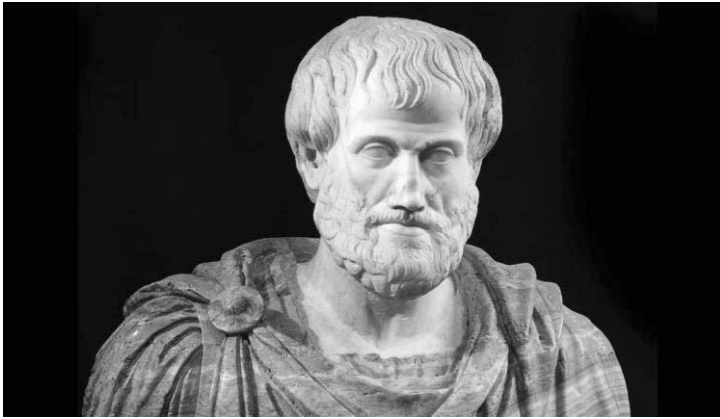
۲. "به درستی که اودیسه ده هزار کار شایان تحسینی انجام داده است" - انتقال از نوع به جنس، که در آن هومر ده هزار را به جای بسیار به کار گرفته است.

۳. "او با شمشیر، زندگی‌اش را فراکشید." - که در آن، کلمه‌ای خاص به جای کلمه‌ای خاص دیگر نشسته یا انتقال از نوع به نوع صورت گرفته [فراکشیدن به معنای قطع کردن آمده است].

۴. "ارتباط یا تناسب عناصر مفروضی از قبیل: "الف و ب"، درست مانند "ج و د" است - که در آن نوعی قیاس تمثیلی در نظر گرفته می‌شود.

عده‌ای این نوع اخیر انتقال (نوع چهارم) را بیش‌تر از سایر موارد، در ارتباط با استعاره تعبیر می‌کنند. مثلاً نسبت پیری با عمر انسان، مثل نسبت شامگاهان به روز است یا

وقتی پریکلِس^۱ مرگ جوانان را در جنگ، "سال بدون فصل بهار" توصیف می‌کند (ارسطو، فنّ خطابه، ص ۱۳۶)، به قیاس تمثیلی روی می‌آورد که در آن، چهار فصل سال، کلّ زندگی تعبیر می‌شود: جایگاه جوانی در عمر، مانند فصل بهار در سال تلقی می‌گردد. هم‌چنین، پاشیدن دانه را در زمینِ شخم‌شده، کاشتنِ (دانه) می‌نامیم که معمولاً به‌وسیلهٔ فرد یا سیستم دیگری انجام می‌گیرد. حال اگر کلّ زمین را مزرعه فرض کنیم، خورشید نیز نور خود را به زمین می‌پاشد (یا نور خود را در زمین "می‌کارد").



(ارسطو ۳۸۴ تا ۳۲۲ ق. م.)

منظور ارسطو از "نام غریب و نامأنوس" در تعریف استعاره، کلمه‌ای است که به‌طور معمول دلالت بر چیزی دارد، ولی برای توصیف یا توضیح کلمه‌ای دیگر که از لحاظ "لفظی یا لغوی" بر آن چیز دلالت نمی‌کند، استفاده می‌شود. منظور از "چیز"، ممکن است هر شیء فیزیکی یا انگارهٔ انتزاعی و احساسی باشد. وقتی چنین انتقالی در کلمه صورت‌گرفت، جمله به‌طور هم‌زمان، دو کار انجام می‌دهد: کلمه یا عبارت جانشین‌شده، معانی قراردادی خود را منتقل می‌سازد، و در همان حال، به چیزی دلالت می‌کند که به‌طور قراردادی، از آن کلمات و عبارات‌ها بر نمی‌آید. این دو جنبهٔ جمله یا

عبارت را معنای لفظی و معنای مجازی می‌نامیم (بیلو، ۱۹۷۷، ۸۲-۸۱).

اغلب، گفته می‌شود که ارسطو استعاره را زینت کلام می‌دانست و نه جنبه ذاتی و ضروری آن؛ یعنی بیش‌تر به‌عنوان جانشین سبک‌شناختی^۱ به آن نگاه می‌کرد. او در فنّ خطابه می‌گوید: "آن‌چه در بیش‌تر عبارات‌های بلاغی، انگیزهٔ مسرت است، منشأ آن استعاره است و مقداری ابهام و پیچیدگی، که مخاطب بعداً آن را درمی‌یابد" (به نقل از شفیع کدکنی، ۱۳۵۸، ص ۱۱۱). در عین حال، از ارسطو نقل می‌شود که "کلمات معمولی فقط آن‌چه را که ما از قبل می‌دانیم منتقل می‌سازند. ولی از طریق استعاره به چیز جدیدی می‌رسیم" (به نقل از کوزک، ۱۹۹۲، ص ۱۳۹). در این صورت، نمی‌توان با قاطعیت اظهار کرد که ارسطو متوجه وجه غیرجانشینی استعاره نبوده است. اما تا حدّی معلوم می‌شود که از این دیدگاه، زبان لفظی^۲ و زبان مجازی^۳، دو کیفیت جداگانه به حساب می‌آیند. این نگرش، امروزه، در نظریه‌های تطبیقی یا مقایسه‌ای، بازتاب یافته است. ارسطو نه تنها استعاره را در فنّ شعر و فنّ خطابه مطرح کرده، بلکه در فنّ جدل (توییکا، استدلال دیالکتیک) نیز خاطر نشان ساخته است که باید بین تعاریف حقیقی و استعاره‌ها فرق قایل شد و مواظب ابهام و تیرگی مستتر در آن‌ها بود.

در هر صورت، ارسطو با وجود تأکید بر نقش بلاغی و سخن‌آرایی استعاره، به نکاتی توجه کرده است که امروزه نیز برای ما تا حدّی تازگی دارند:

نخست این‌که جزء نخستین متفکرانی است که به نزدیکی دو مفهوم تشبیه و استعاره توجه کرده است. او در کتاب فنّ خطابه می‌نویسد شاعر وقتی می‌گوید که "آشیل چونان شیری بر سر دشمن فرود آمد"، تشبیه به کار برده است. اما اگر می‌گفت "شیر بر سر دشمن فرود آمد"، استعاره به کار برده است. تفاوت، فقط در بیان کردن یا بیان نکردن وجه شبه ("چونان") است. ارسطو معتقد است که در شعر، بیش‌تر، از تشبیه استفاده می‌شود

و در نثر، بیش‌تر از استعاره. از دموکریت^۱ مثال می‌آورد که مبلغان سیاسی را به دایه‌هایی تشبیه می‌کند که لقمه‌های غذا را دهان خودشان می‌گذارند و بعد آب دهان خود را لب بچه می‌مالند. دوم این‌که استعاره‌ها از روابط، شباهت‌ها و نسبت‌هایی برمی‌خیزند که چندان آشکار و واضح نیستند. ارسطو در این ارتباط به فلسفه اشاره می‌کند که فقط ذهنی تیز و درخشان می‌تواند که شباهت بین دو مفهوم جدا از هم را دریابد. بنابراین، وقتی شنونده، استعاره‌ای را می‌شنود، وجه جدیدی از آن کلمه عاید او می‌شود، به نحوی که با خود می‌گوید که "آها، من قبلاً این‌طور فکر نمی‌کردم!". از جمله مثال‌هایی که ارسطو می‌آورد، این مثال است: "انتهای حلقه‌های گیسویش، چون برگ‌های جعفری است" (فَنّ خطابه، ۲۰۰۴، ص ۱۴۱). این اتفاق در ضرب‌المثل‌ها، طنزها و چیستان‌ها به‌طور واضح می‌افتد.

سوم این‌که از نوعی برازش در بیان استعاره‌ای سخن می‌گوید. استعاره را در پرتو وضوح و شفافیت در سبک بیان، جذابیت، و تمایز توصیف می‌کند، به نحوی که هیچ نوع بیان دیگری را یارای چنین خصوصیت‌هایی نیست و اضافه می‌کند که استعاره چیزی نیست که کسی به دیگری بیاموزد (فَنّ خطابه، ۲۰۰۴، ص ۱۲۲). درست به‌همان نحو که لقب، عنوان یا برجستگی که به کسی یا چیزی اطلاق می‌شود، استعاره نیز باید گویای آن خصوصیتی باشد که در آن مستتر است و به‌شکل مطلوبی، دو مفهوم را به هم ارتباط می‌دهد و گرنه نخواهد توانست نقش خود را ایفا کند. برای توضیح برازش، ارسطو از اصطلاح "هم‌آهنگی" ("هارمونی") استفاده می‌کند، هم‌آهنگی دو عنصری که در استعاره کنار هم می‌نشینند. او در این باره، یعنی برای بیان هم‌آهنگی و برازش در استعاره، از خود استعاره استفاده می‌کند و می‌گوید: مثل این‌که ما با خود بگوییم "چه لباسی بر تن این مرد سال‌مند برازنده است؟ مسلماً آن‌چه جوانان می‌پوشند، برازنده او نیست" (ص ۱۲۲). امروزه، این سه جنبه، یعنی ارتباط استعاره با تشبیه، نوآوری و برازش، از جمله ویژگی‌هایی هستند که در استعاره مورد بحث و تحقیق قرار می‌گیرند.

پس از ارسطو، فیلسوفان و متفکران بسیاری در حوزه استعاره سخن رانده‌اند و عموماً وجه ادبی، بلاغی و هنری استعاره را برجسته کرده و نکات بسیار آموزنده، جالب و پرکششی را مطرح کرده‌اند. اما درهرحال، چندان اشاره‌ای به جنبه‌های زبان‌شناختی و مخصوصاً روان‌شناختی نکرده‌اند (برای اطلاعات بیش‌تر مراجعه شود به کتاب استعاره، اثر ترنس هاوکس، ترجمه فرزانه طاهری، ۱۳۷۷). از آن میان، شاید بتوان عبدالقاهر جرجانی (۴۷۱-۴۰۰ ه. ق.) را تاحدی استثنا شمرد. آن‌گونه که ابودیوب (۱۳۷۰) در مقاله خود تحت عنوان "طبقه‌بندی استعاره جرجانی" شرح می‌دهد، جرجانی بخش عمده‌ای از کتاب خود، اسرارالبلاغه را به موضوع ماهیت وجه‌شبهه، اختصاص می‌دهد و استعاره را بر مبنای تشابه تفسیر می‌کند. او درباره چه‌گونگی شکل‌گیری وجه‌شبهه در ذهن گوینده، به نوعی فرایند ذهنی جست‌وجو و انتخاب، اشاره می‌نماید. در طی این فرایند است که وجه‌شبهه، که صفت مشترک بین دو شیء است، برجسته می‌شود و دیگر صفات، در سایه قرار می‌گیرند. این فرایند، در ذهن شنونده نیز فعال می‌شود و در نتیجه، وجه‌شبهه مشخص می‌گردد و بیان استعاره‌ای، معنایی می‌شود. جرجانی به دو اصل اشاره می‌کند: (۱) اصل دریافت که متناسب با ادراک صفات کلی یا جزئی یک شیء، عمل می‌کند و هر قدر وجه‌شبهه در ارتباط با صفت ویژه و جزئی قرار گیرد، دقت و تأمل بیش‌تری را طلب می‌کند؛ و (۲) اصل ندرت و دیریابی، که در مقابل با پدیده زودیابی و تکرارپذیری قرار می‌گیرد. هر شباهتی اگر معمولی و عادی باشد، مفهوم تازه و بدیعی در بر نخواهد داشت. برعکس، شباهتی که به‌ندرت مورد توجه قرار می‌گیرد، معنای جدیدی را می‌تواند منتقل نماید. به نظر می‌رسد جرجانی با وجود اثرپذیری از ارسطو، درباره خلق شباهت بین اشیا و پدیده‌ها در ذهن، نکات جدیدی را مطرح ساخته است. شفיעی کدکنی در کتاب صور خیال در شعر فارسی نظر جرجانی را درباره استعاره چنین بازگو می‌کند:



عبدالقاهر جُرْجانی (۴۷۱-۴۰۰ ه. ق.)

"در استعاره، نام و عنوان اصلی از شیء جدا می‌شود و چنان عمل می‌شود که گویی اسمی ندارد و نام دیگری به خود می‌پذیرد و تشبیه که قصد اصلی ما بوده، در دل نهان می‌ماند... فضیلت استعاره در این است که در هر لحظه می‌تواند بیان را صورت ببخشد و از یک واژه، در نتیجه چندین فایده حاصل شود... و از خصوصیات دیگر آن، یکی این است که معنای بسیار را در لفظ اندک نشان می‌دهد و از یک صدف، چندین مروارید بیرون می‌آورد..." (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸، ص ۱۰۷ تا ۱۲۳).

نگرش جُرْجانی، آن‌گونه که شفیعی کدکنی و ابودیب توضیح داده‌اند، نشان می‌دهد که او علاوه بر جنبه‌های ادبی استعاره، جنبه‌های روان‌شناختی آن را از جهت تولید و درک نیز تا حدی مدنظر قرار داده و تلاش ذهنی آفریننده و شنونده استعاره را در کشف وجه شباهت، مهم تلقی کرده است، نکته‌ای که امروزه نیز می‌تواند الهام‌بخش باشد.